

Submit Date: 13 June 2025

Revise Date: 23 October 2025

Accept Date: 30 October 2025

Initial Publish: 01 November 2025

Final Publish: 02 October 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Civil Evidence in the U.S. Legal System with a Perspective on Islamic Jurisprudence and Iranian Law

Vahid Rezaei¹, Hamidreza Ali Karimi^{*2}, Vahid Ghasemi Ahd²

1. PhD Student, Department of Law, Ar.C., Islamic Azad University, Arak, Iran

2. Department of Law, Ar.C., Islamic Azad University, Arak, Iran

* Corresponding Author's Email: h.r.alikarami@iau.ac.ir

ABSTRACT

The evaluation of evidentiary material is common across all legal systems worldwide; a mere presentation of evidence does not suffice for accepting a claim. In order to prove a matter, beyond the submission of evidence, the probative value of that evidence is also crucial. The concept of "evaluation of evidence" refers to the psychological conviction expressed by the judge that what the claimant has presented persuades them regarding the alleged event. Since the purpose of adducing evidence is to prove a fact from which the claimed right is inferred, evidence only achieves its ultimate aim when it convinces the judge, either by bringing them to certainty or by creating such a strong presumption that reason can rely upon it. The judge's discretion in evaluating evidence is natural and inherent to their competence in discerning rights and adjudicating cases. Therefore, if the legislator, for the sake of maintaining order or protecting the claimant, obliges the judge to treat certain evidence as decisive or conclusive regardless of their internal conviction, this must be deemed exceptional and contrary to the general principle. It is worth noting that Article 200 of the Iranian Code of Civil Procedure has incorporated as a common condition for all types of evidence, under the general rules of evidence, that courts should only consider evidence relating to facts that affect the judgment — meaning that, in terms of substance, one must be able to establish the asserted claim by relying on the content and implications of the evidence presented. Judicial freedom in evaluating evidence is one of the significant characteristics of the inquisitorial system of adjudication. This feature distinguishes inquisitorial civil proceedings from other procedural models. Today, legislators also view the attainment of the aims of adjudication as dependent on trusting the judge's ability to assess evidence. Consequently, attention to this principle has been expanding rapidly in various countries, including Iran. The principle of judicial freedom in evaluating evidence allows the judge, in their quest for truth and in satisfying their conscience, to examine evidence in two stages. The first stage concerns evaluation in its broad sense — that is, determining the relevance and effectiveness of the evidence without regard to the specific evidentiary system. This stage is common across all legal systems and types of evidence. The second stage concerns the weighing of specific evidence. Importantly, this principle, though grounded in trust in the judge to reach the truth, is not unconditional; it does not authorize the judge to introduce personal desires or ulterior motives into adjudication. In other words, judicial freedom in evidence evaluation does not equate to judicial arbitrariness; rather, while enjoying discretion, the judge remains bound to rational principles and bears responsibility for adhering to them.

Keywords: civil procedure, evidence of proof, proof of claims

How to cite: Rezaei, V., Ali Karimi, H., & Ghasemi Ahd, V. (2026). Civil Evidence in the U.S. Legal System with a Perspective on Islamic Jurisprudence and Iranian Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(3), 1-11.



تاریخ ارسال: ۲۳ خرداد ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۱ آبان ۱۴۰۴
 تاریخ پذیرش: ۸ آبان ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ اولیه: ۱۰ آبان ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ نهایی: ۱۰ مهر ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

ادله مدنی در نظام حقوقی آمریکا با رویکردی بر فقه و حقوق ایران

وحید رضایی^۱، حمیدرضا علی کرمی^{۲*}، وحید قاسمی عهد^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

۲. گروه حقوق، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: h.r.alikarami@iau.ac.ir

چکیده

ارزیابی ادله اثباتی در همه نظام های حقوقی دنیا معمول است و یک موضوع مورد ادعا صرف با ارائه دلیل پذیرفته نمی شود، بلکه جهت اثبات موضوع علاوه بر ارائه ادله، میزان ارزش ادله نیز مهم است. مقصود از ارزیابی دلیل، واکنش روانی است که دادرسی اعلام می کند آنچه مدعی ارائه کرده است او را نسبت به رویداد مورد استناد قانع ساخته است یا نه؟ آنجا که هدف از دلیل آوردن، اثبات واقعیه ای است که حق مورد مطالبه از آن استنباط می شود. دلیل در صورتی به هدف نهایی خود می رسد که دادرسی را قانع سازد؛ به یقین برساند یا چنان ظن قوی ایجاد کند که عقل به آن اعتماد داشته باشد. اختیار دادرسی در ارزیابی دلیل، طبیعی و لازمه صلاحیت او در تمیز حق و دادرسی است. بنابراین اگر قانونگذار به منظور حفظ نظم یا حمایت از مدعی او را موظف سازد که قطع نظر از قناعت وجدانی خویش دلیل را قاطع دعوا یا مثبت آن بداند، باید آن را خلاف اصل و استثنا شمرد. لازم به ذکر است که در ماده ۲۰۰ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان شرط مشترک تمام دلایل در زمره قواعد عمومی دلایل قرار داده است، تا دادگاه ها تنها به دلایلی بپردازند که موضوع آن رویدادی مؤثر در حکم باشد، یعنی «اینکه از حیث ماهیت بتوان با تمسک به مدلول و مفاد دلیل ادعای مطروحه را به اثبات رساند». آزادی دادرسی، در ارزیابی دلایل یکی از ویژگی های مهم نظام دادرسی تفتیشی است، این ویژگی در دادرسی مدنی، دو نظام تفتیشی و را از هم متمایز می کند، امروزه، قانونگذاران نیز دستیابی به اهداف دادرسی را در گرو اعتماد به دادرسی، در ارزیابی دلایل می داند. به همین جهت توجه به این اصل، به سرعت در کشورهای مختلف از جمله ایران رو به گسترش است. اصل آزادی دادرسی، در ارزیابی دلایل، این امکان را به وی می دهد که برای پی بردن به واقعیت و اقتناع وجدان، دلایل را در دو مرحله بررسی کند. در مرحله نخست: به مفهوم عام ارزیابی، یعنی همان مؤثر بودن دلیل، بدون در نظر گرفتن نوع نظام ادله ای آن، پرداخته می شود. این مرحله، در بین تمام نظام ها و ادله ها مشترک است. مرحله دوم به سنجش وزن دلیل اختصاصی دارد، این اصل بر پایه اعتماد به دادرسی برای دستیابی به واقعیت وضع شده و مفهوم بی قید و شرطی نیست که وی بتواند امیال و اغراض خود را در امر دادرسی دخیل نماید. به عبارت بهتر، آزادی دادرسی، در ارزیابی دلایل به معنی خود محوری وی نیست، بلکه او در عین آزادی، موظف به رعایت اصول و مبانی عقلی و مسئولیت پذیری در قبال آن است.

کلیدواژگان: دادرسی مدنی، ادله اثبات دعوی، اثبات دلیل.

نحوه استناددهی: رضایی، وحید، علی کرمی، حمیدرضا، و قاسمی عهد، وحید. (۱۴۰۵). ادله مدنی در نظام حقوقی آمریکا با رویکردی بر فقه و حقوق ایران. دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی،

۴ (۳)، ۱۱-۱.



حاضر نباشند اما شهادت آنان به صورت مکتوب به دادگاه ارائه شود یا حضور آنان در دادگاه برای ادای شهادت بنا به دلایلی متعذر یا متعسر باشد اما شاهدانی به شهادت آنان گواهی دهند یا دلایل موجود از طریق تأمین دلیل ثبت و ضبط و صورت مجلس آن به دادگاه ارائه شود. گاه خود دلایل بنا به اعداری شایان ارائه به دادگاه نیست و دسترسی به آن وجود ندارد، اما ممکن است یکی از طرفین دعوی مدعی باشد که دلیلی وجود داشته است یا دارد که اگر وجود یا تحقق آن دلیل ثابت شود در سرنوشت دعوی تأثیر می‌گذارد همچنین ممکن است با تحقیقات از جمله استفاضه و تحقیق محلی یا در جریان بازخوانی پرونده برای مقام قضایی محرز شود دلیلی که بتواند به طور مستقل بار اثبات ادعایی را به دوش بکشد وجود دارد، اما بنا به شرایطی دسترسی به آن دلیل ممکن نیست یا اینکه دلیل وجود داشته است اما هم اکنون وجود ندارد. در اینجا است که باید خود دلیل به عنوان موضوع مستقل بررسی شود تا در صورت اثبات این مسئله، با کمک دیگر قراین بتوان اصل موضوع دعوی را اثبات کرد.

اثبات دلیل با وصف یاد شده در بالا در پاره‌ای موارد ضروری و اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد، اما پرسش بنیادینی که درباره مسئله مزبور شایان طرح و بررسی است، چرایی روی آوردن به اثبات دلیل و مبنای توجیه کننده آن است این تردید از آنجا ناشی می‌شود که مدعی باید دلیل یا ادله خود را برای اثبات دعوایش به دادگاه ارائه کند حال یا بالفعل دارای دلیل است یا از ارائه دلیل قاصر است. در صورت نخست دعوایش اثبات می‌شود و در غیر این صورت و عدم سوگند، دعوایش محکوم به رد است.^۲ بنابراین چرا

در فرایند دادرسی اهمیت و نقش سرنوشت ساز «اثبات» بر کسی پوشیده نیست. دعوی یا ادعا باید در مرجع قضایی به اثبات برسد در غیر این صورت منشأ اثر نخواهد بود. از این رو بخش مهمی از اهتمام اصحاب دعوی وکلای آنان و دادرسان صرف مقوله اثبات می‌شود و گراف نیست اگر گفته شود دادرسی بر مدار اثبات می‌چرخد اثبات دعوی یا ادعا نیز با توسل به وسایلی است که دلیل اثبات خوانده می‌شود تمایز میان دلیل اثبات و اثبات دلیل موضوعی است که کمتر بدان توجه می‌شود در آثار حقوقی آنچه رایج و برای اذهان نامی آشناست، «دلیل اثبات» یا «ادله اثبات» است. بدین معنا که وقتی یک دعوی در دادگاه مطرح است و اصحاب دعوی برای اثبات یا دفاع از آن به دلیل استناد می‌کنند (ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی).^۱ در این مقام، دلیل وسیله و ابزاری است که طرفین با استناد به آن به اثبات موضوع مورد اختلاف می‌پردازند، اما اثبات دلیل بدین معناست که دلیل خود به عنوان موضوع در دادگاه اثبات شود. به عبارتی، در ادله اثبات، اثبات موضوع دعوی و در اثبات دلیل نه اثبات موضوع دعوی، بلکه اثبات خود دلیل مطرح است؛ توضیح اینکه معمولاً دلیل خود هنگام طرح دعوی یا احیاناً در جریان رسیدگی به دادگاه ارائه می‌شود. برای مثال، خوانده در دادگاه حضور می‌یابد و به حق متنازع فیه اقرار می‌کند یا شهود در دادگاه حاضر می‌شوند و بر موضوعی شهادت می‌دهند با این حال، همیشه چنین دلایلی در دسترس و به طور مستقیم شایان ارائه به دادگاه نیست. ممکن است خوانده دادگاه در حضور نیابد اما اقرار خود را در سندی تنظیم کند و سند حاوی اقرار به دادگاه ارائه شود یا شهود در دادگاه

^۱. فایده دلیل منحصر به اثبات دعوی یا دفاع نیست و در زندگی روزمره بدون اینکه دعوایی در دادگاه در جریان باشد، دلیل اثبات مطرح است نیاز به ارائه دلیل پیشتر در جایی احساس می‌شود که دعوایی در دادگاه مطرح باشد و مدعی یا مدافع برای اثبات گفته‌های خود به ارائه دلیل می‌پردازند از این رو تعریف قانون از دلیل را باید ناظر به مورد غالب دانست.

^۲. ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد اصل برائت است، بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند در غیر این صورت با سوگند خوانده حکم برائت صادر خواهد شد.

و بر چه مبنایی باید به دنبال اثبات دلیل رفت و چه چیزی این فرایند مضاعف در دادرسی را توجیه می‌کند؟

برای توجیه اثبات دلیل در دادرسی مدنی مبانی مختلفی را می‌توان ارائه کرد که مهم ترین آنها، تعذر و تعسر ارائه و جمع آوری دلایل است. همچنین است قاعده عدالت، لزوم احقاق حق و رعایت اصل تناظر که هر کدام از این مسائل لزوم اثبات وجود یا تحقق یکی از دلایل اثبات را توجیه می‌کند. از این رو شناخت عناصر مزبور میزان تأثیر گذاری آن‌ها در اثبات وجود ادله و ضوابط حاکم بر آن‌ها ضرورت دارد. از سویی عوامل یادشده خود مبتنی بر ضوابط خاصی هستند که شایسته است مورد واکاوی قرار گیرند پیش از آنکه مبنای اثبات ادله بررسی شود، لازم است در حد معقول تفاوت آن با ادله اثبات مورد بررسی قرار گیرد.

بررسی تفاوت اثبات ادله و ادله اثبات

درباره دلایل اثبات پژوهش‌های نسبتاً متقنی انجام شده است که هر یک به فراخور نوع ادله اثباتی اعم از اینکه شهادت باشد یا سند یا سوگند یا اقرار درباره چگونگی اثبات و حوزه موضوعی آن صحبت به میان آورده اند اما اینکه مبنای اثبات وجود و تحقق دلایل چیست، از منظرها مغفول مانده است. از این رو باید مجموعه‌ای از اصول و قواعد وجود داشته باشد تا با تکیه بر آن‌ها ثابت شود دلیل ادعایی که به هر دلیلی در دسترس نیست می‌تواند در سرنوشت دعوی مؤثر باشد. در اینجا اگر گمان برای قاضی ایجاد شود که ادعای فوق درست است در دو وضعیت متفاوت، فرصت اثبات ادله را می‌دهد در بعضی از مبنای اثباتی ادله قاضی طرفین ذی نفع را ارشاد به اثبات ادله می‌کند و در بعضی دیگر تکلیف به تحصیل ادله خواهد داشت پس لزوم اثبات ادله با معرفی مبنای آن پیش شرط قدرت اثباتی ادله اثبات دعوی قرار می‌گیرد این مفهوم از اصل ۱۶۶ قانون اساسی نیز برمی آید این اصل اشعار می‌دارد احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است

(Farrokhsah, 2006). در اصل ۱۶۷ قانون اساسی برای اجرای عدالت در زمینه تحصیل دلیل بر استقلال قضات تأکید شده است تا در هنگام جمع آوری دلایل هیچ مقامی نتواند بر آن‌ها نفوذ کند. گفتنی است که از این دیدگاه تا به حال به موضوع نگریسته نشده است. مبنای اثبات نفس وجود و تحقق ادله که شامل تعذر و تعسر، عدالت، لزوم احقاق حق و رعایت اصل تناظر است، در زیر می‌آید.

تعذر و تعسر

تعذر و تعسر را می‌توان به عنوان یکی از مهمترین مبنای اثبات دلیل معرفی کرد که رد پای آن در آثار فقهی و برخی مواد قانونی به چشم می‌خورد جایگاه مهم مبنای یادشده و قرائت‌های مختلفی که در آثار فقهی و حقوقی از آن وجود دارد ضرورت بازشناسی مفهوم، اقسام و مبنای آن را دو چندان می‌سازد.

مفهوم تعذر و تعسر

از نظر لغوی، تعذر از ریشه عذر به معنای عذر آوردن ممتنع و ناممکن شدن و خودداری کردن و تعسر از ریشه عسر به معنای دشوار شدن سخت شدن و مشقت داشتن است (Dehkhoda, 2013). از نظر اصطلاحی تعذر به شرایطی اطلاق می‌شود که انجام دادن عملی ممتنع و ناممکن شود و تعسر ناظر به حالتی است که انجام دادن عملی سخت و دشوار و مشقت بار شود. درباره تمایز این دو مفهوم در اندیشه‌های حقوقی اختلاف نظر وجود دارد. برخی را عقیده بر این است که منظور از «تعذر» عدم امکان عقلی دسترسی به دلیل مانند فوت بیماری سفر حبس و مانند آن است و «تعسر» ناظر به حالتی است که دسترسی به دلیل به طور کلی ناممکن نیست، بلکه با مشقت و دشواری همراه است؛ به گونه‌ای که از نظر عرف و عادت ناممکن شمرده می‌شود. برای مثال بیماری که در حال بیهوشی است متعذر و بیماری که به علت شدت بیماری، پزشک نظر به مراقبت دائم و منع خروج او از بیمارستان داده است متعسر شمرده (Hasanzadeh, 2012).

است (تعسر). بر این اساس، جمعی از فقها بر ضابطه و معیار بودن مشقت در حضور تأکید کرده‌اند (Hilli, 1993).

در مقابل، برخی فقهای امامیه درباره شرط بودن تعذر یا تعسر حضور شاهد اصل در استماع شهادت شاهد فرع اظهار تردید کرده و پذیرفتن شهادت شاهد فرع را حتی در صورت عدم حضور تعذر شاهد اصل ترجیح داده‌اند. ایشان اقتضای عمومات و اطلاعات ادله باب را قبول شهادت شاهد فرع دانسته و تقیید آن به حالتی را که حضور شاهد اصل متعذر باشد، فاقد دلیل معرفی کرده‌اند (Ardabili, 1983). بنابراین، در فقه امامیه درباره اشتراط تعذر و تعسر دو نظر وجود دارد؛ مشهور فقها تعذر یا تعسر را شرط شهادت بر شهادت میدانند اما برخی بدون تحقق آن نیز پذیرش شهادت بر شهادت را بدون مانع میدانند و همان گونه که خواهیم دید قانون ایران از نظر مشهور پیروی کرده است.

تعذر و تعسر در اثبات دلیل در شهادت بر شهادت در قانون

تعذر و تعسر در اقامه گواهی از جمله مطالبی است که در فقه و شرع مسبوق به سابقه بوده و در قانون نیز این مسئله مطمح نظر مقنن قرار گرفته است در ماده ۱۳۲۰ قانون مدنی بیان شده است که شهادت بر شهادت در صورتی مسموع است که شاهد اصل وفات یافته باشد یا به واسطه موانع دیگری مانند بیماری سفر و حبس و... نتواند حاضر شود مطابق فحوای این ماده مشخص است که وفات مصداق بارز عذر است و سایر طروء مشقت بار برای شاهد مصادیقی از تعسر است. از سویی با استثنا شدن فوت شاهد اصل یا شاهد اصلی در ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی، دیگر موارد یاد شده در بالا به عنوان مصادیق تعذر و تعسر بیان شده است (Katouzian, 2011). این دوگانگی در بیان مقنن در وهله نخست شاید بیان کننده این باشد که فوت شاهد اصلی از لحاظ منتفی شدن حضور و ادای گواهی ایشان خارج از محدوده تعذر و تعسر است؛ زیرا تعذر و تعسر از جمله مواردی است که می‌توان حتی با مشقت آن‌ها را برطرف کرد و به نوعی از شاهد اصل،

برخی تعسر را مربوط به دشواری خارجی و حوادث عام البلوی مانند سیل و زلزله و تعذر را ناظر به دشواری شخصی مانند فوت و بیماری دانسته‌اند (Hasanzadeh, 2012). با این حال مبنای شایان توجهی برای این نظر به ذهن نمی‌رسد؛ ضمن اینکه ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی نیز چنین تمایزی را برنمی‌تابد؛ زیرا این ماده مثال‌های متعددی را از عواملی که ممکن است سبب تعذر یا تعسر شود بیان کرده است که همه آن‌ها از نوع دشواری شخصی است؛ البته این موارد، تمثیلی‌اند اما اگر قانون گذار به تفکیک یادشده نظر داشت، لازم بود مثال‌هایی نیز از دشواری خارجی و نوعی می‌آورد. توجه به معنای لغوی این دو مفهوم نیز گواه نظر نخست است؛ زیرا تعذر به معنای ممتنع و ناممکن شدن و تعسر به معنای سخت و دشوار شدن است.

تعذر و تعسر در اثبات دلیل در شهادت بر شهادت

پس از مقدمه‌ای که در بخش پیش درباره مفهوم و مبانی تعذر و تعسر ارائه شد، در این بخش مواردی که تعذر و تعسر در متون فقهی و قانونی به عنوان مبنای اثبات دلیل مورد استفاده قرار گرفته است بررسی می‌شود

تعذر و تعسر در اثبات دلیل در شهادت بر شهادت در فقه

یکی از مصادیق بارز اثبات دلیل که در نوشته‌های فقهی به طور مبسوط مورد بحث و بررسی قرار گرفته، شهادت بر شهادت است از مجموع آثار فقهی ملاحظه می‌شود که در شهادت بر شهادت مبنای فقها تعذر و تعسر بوده است؛ گرچه نظر فقها در این باره یکدست نیست. در فقه امامیه دو دیدگاه درباره شرط فوق وجود دارد؛ مشهور فقها شهادت بر شهادت را به شرط تعذر یا تعسر حضور شاهد اصل مجاز دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۳۲)

از نظر مشهور، موارد فقدان حضور شاهد منحصر به مواردی نیست که حضور شاهد اصل از نظر عقلی ممکن نباشد (تعذر) مانند فوت شاهد اصل بلکه مواردی را نیز دربر می‌گیرد که از نظر عقلی حضور شاهد اصل ممکن است ولی همراه با مشقت و دشواری

تحصیل اطلاعات کرد قانون آیین دادرسی مدنی در مواد ۲۴۴ و ۲۴۵ به معذور بودن گواه از حضور در دادگاه اشاره کرده و بیان داشته است که قاضی در محل اقامت وی حضور می‌یابد و گواهی او را استماع می‌کند در ادامه ماده ۲۴۵ بیان می‌دارد چنانچه قاضی در مقر دادگاه دیگری مقیم باشد، می‌توان از مقر دادگاه او درخواست استماع گواهی کرد و گواهی استماع شهادت او از مقر شاهد توسط مقام قضایی همان دادگاه به مقر دادگاه درخواست کننده فرستاده شود. در چنین وضعیتی، مقنن تفکیکی نیمه تمام را معرفی می‌کند و آن اینکه شاهد اصلی به خاطر معذور بودن از حضور در دادگاه نتواند حاضر شود و ادای گواهی کند؛ البته این عدم حضور در همان محدوده می‌تواند به عنوان مصداقی برای عذر آوردن و مشمول ماده ۲۴۴ شدن باشد؛ زیرا اگر شاهد در همان محدوده استقرار دادگاه باشد و نتواند حضور یابد تنها عذر ایشان بعد مسافت نیست، بلکه ظاهر در عذری دیگر است که از آن جمله عدم امکان حضور در دادگاه و داسراس است. بنابراین، ماده ۲۴۴ نوعی از عذر را به صورت مصداقی معرفی می‌کند در حالی که اگر وحدت دیدگاه مقنن را در تنقیح ماده ۲۳۱ قانون یادشده در نظر داشته باشیم در می‌یابیم که مواد ۲۴۴ و ۲۴۵ قانون نیز وقتی درباره همان مطالب صحبت به میان آورده است با همان دیدگاه بیانات و اراده مقنن را معرفی می‌کند. پس ماده ۲۴۵ باید در ادامه همان ماده و ناظر بر رویکردهای تعذر و تعسر باشد، اما با توجه به اینکه در ماده ۲۴۵ صحبت از استماع شهادت شاهد دوم به واسطه بعد مسافت به میان می‌آید و مقنن به قاضی اختیار داده است که خودش یا قاضی دادگاه دیگری که در محدوده قضایی اقامت شاهد قرار دارد اظهارات شهود را استماع و به دادگاه درخواست کننده ارسال کند می‌توان اینگونه استظهار کرد که مسئله عدم حضور شاهد به هر دلیلی که برای او مشقت بار باشد عذری برای حضور و ادای گواهی شمرده می‌شود و مسئله بعد مسافت و دوری از محل دادگاه تعسر شمرده می‌شود. بنابراین در نظر مقنن

بعد مسافت بیماری و عوارض خارجی که به واسطه عذر شخص خاصی نباشد و قهری، باشد ناظر بر تعسر است و دیگر اعذاری که شاهد اصلی به واسطه آن نمی‌خواهد یا نتواند در دادگاه حاضر شود از جمله مصداقی تعذر شمرده می‌شود، اما باز هم یک نقص در بیان قانونگذار وجود دارد و آن اینکه همه موارد تعذر و تعسر را ناظر بر عدم حضور شاهد اصل بیان کرده در حالی که افزون بر عدم حضور، مسئله عدم ادای شهادت نیز در میان است و ممکن است شاهد اصلی در محدوده حضور داشته باشد، اما بنا به دلایل و اعذاری نتواند یا نخواهد شهادت دهد مسئله مزبور مورد اشاره مقنن قرار نگرفته است در حالی که روایتی دال بر این مطلب وجود دارد که امام معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) فرمود اگر شاهدی که حتی پشت ستون مسجد ایستاده نخواهد گواهی دهد گواهی شاهد بر شهادت او پذیرفته می‌شود و آن شهادت اصالت دارد. پس (Tusi, 1967, 1987) باید در نظر داشت که تعسر ناظر بر عسرت ناشی از بعد مسافت است و تعذر شامل بقیه اعذاری می‌شود که شاهد به هر دلیلی نمی‌خواهد به واسطه آن حتی اگر در مقر دادگاه حضور داشته باشد، به ادای شهادت مبادرت ورزد. این معنی از قید ماده ۲۴۶ قانون آیین دادرسی مدنی به خوبی مستفاد می‌شود. در چنین مواردی ممکن است خود دادگاه در راستای صعوبت و مشقتی که عذر برای شاهد اصل شمرده می‌شود به دو صورت نیابت قضایی یا حضور خود قاضی در محل شاهد اصلی و همچنین از راههای دیگر به اثبات دلیل بپردازد. از این رو می‌بینیم که پس از معرفی شاهد و مشخص شدن عذر، شاهد مقام قضایی است که ابتکار عمل را به دست می‌گیرد. از بررسی مواد قانونی مختلف تعذر یا تعسر به عنوان مبنایی برای اثبات دلیل مستفاد می‌شود که در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد در این باره چند نکته شایان توجه است. نخست برخلاف ماده ۱۳۲۰ قانون مدنی و ماده ۱۸۸ قانون مجازات اسلامی که لسان مصداقی دارند، ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی به بیان ضابطه پرداخته و به

سوم، از آنجا که لازمه استناد به شهادت بر شهادت تحقق تعذر و تعسر است، تعذر و تعسر نیز باید به اثبات برسد و صرف ادعای فوت شاهد یا بیماری و مسافرت وی کافی نیست. از این رو استناد کننده به شهادت بر شهادت باید مدرکی محکمه پسند مانند گواهی فوت شاهد یا گواهی پزشکی و... به دادگاه ارائه کند.

تعذر و تعسر در تأمین دلیل

تأمین دلیل نیز یکی از موارد اثبات دلیل است که پیش شرط آن تعذر و تعسر به شمار می‌رود. مطابق ماده ۱۴۹ قانون آیین دادرسی مدنی «در مواردی که اشخاص ذی نفع احتمال دهند که در آینده استفاده از دلایل و مدارک دعوی آنان از قبیل تحقیق محلی، کسب اطلاع از مطلعین و استعلام نظر کارشناسان یا دفاتر تجاری یا استفاده از قرائن و امارات موجود در محل یا دلایلی که نزد طرف دعوی یا دیگری است متعذر یا متعسر خواهد شد می‌تواند از دادگاه درخواست تأمین آن‌ها را بنمایند...».

علت و فلسفه وجودی تأمین دلیل امکان تعذر یا تعسر استفاده از دلایل در آینده است. از این رو در صورتی می‌توان تأمین دلیل را از دادگاه تقاضا کرد که طبیعت دلیل به گونه‌ای باشد که امکان استفاده از آن دلیل در آینده غیر ممکن یا بسیار سخت باشد (Karimi, 2012). متقاضی تأمین دلیل باید امکان تعذر یا تعسر را برای دادگاه تشریح کند تا دادگاه این ادعا را ارزیابی کند و در صورت صحت آن درخواست تأمین دلیل را بپذیرد و به ثبت و ضبط دلیل بپردازد (Karimi, 2012). برای اینکه بتوان به درخواست تأمین دلیل رسیدگی کرد، احراز اینکه مدرک مورد تأمین به عنوان دلیل در آینده مورد استناد قرار خواهد گرفت، مستلزم رسیدگی به اثبات وجود دلیل است و اینکه دلیل یادشده در محکمه برای اثبات موضوع مورد استناد قرار گیرد. در چنین موقعیتی است که احراز اولیه شرایط یاد شده نوعی از اثبات وجود دلیل را محقق می‌سازد. در حقیقت تأمین دلیل خود از اثبات وجود آن دلیل نشئت می‌گیرد؛ زیرا ممکن است این دلیل بعداً مکتوم،

صراحت تعذر و تعسر را پیش شرط پذیرش شهادت بر شهادت قرار داده است.

از نظر قانونگذار هر عاملی که موجب تعذر حضور شاهد اصل شود سبب پذیرش شهادت فرع می‌شود. به عبارت دیگر آنچه مهم و ملاک است متعذر شدن حضور شاهد است و عامل آن خصوصیتی ندارد (Hasanzadeh, 2012) این حال درباره شمول مواد بالا به مواردی مانند عدم تمایل شاهد به حضور یا امتناع از حضور به خاطر خوف از ایجاد مزاحمت اختلاف نظر وجود دارد. برخی مواد یادشده را نیز شامل مصادیق گفته شده می‌دانند (Hayati, 2011; Imami, 1997) برخی با این استدلال که ضابطه مواد بالا تعذر حضور شاهد است در حالی که در مواردی که شاهد تمایل به حضور ندارد یا به دلیل خوف از مزاحمت یا هر مطلب دیگر از حضور امتناع می‌کند، حضور شاهد متعذر نیست و شهادت شهود را در این باره نمی‌پذیرند (Hasanzadeh, 2012). به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ضابطه پذیرش شهادت بر شهادت تعذر یا تعسر ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی مورد تأکید قرار گرفته است و از سویی مصادیق برشمرده در مواد فوق جنبه تمثیلی دارند پذیرش دیدگاه نخست به صواب نزدیک تر است. دوم، پیش شرط پذیرش شهادت بر شهادت تحقق تعذر و تعسر است و بدون آن نمی‌توان به شهادت بر شهادت تمسک جست. بنابراین هرگاه شاهد اصلی فوت ننموده و مانع از حضور نداشته باشد یا امتناع از شهادت نیز ننماید شاهد فرعی در دادگاه پذیرفته نمی‌شود و گفتار او معتبر نخواهد بود. (Imami, 1997). بیان دو ماده معلوم می‌شود که شهادت بر شهادت فقط در موارد تعذر حضور شاهد اصل پذیرفته می‌شود و با حضور شاهد اصل و ادای شهادت او گواهی بر گواهی منتفی است. به عبارت دیگر بر اساس این مواد، گواهی بر گواهی مشروط به تعذر حضور شاهد اصل است و از این رو وضعیت حقوقی با نظر مشهور در فقه هماهنگ است (Hasanzadeh, 2012).

دعوی را فیصله دهد و فصل خصومت، کند به اثبات دلیل مبادرت می‌کند باید دانست که توجه قاضی به دلایل ابرازی و نیز دلایلی که تشخیص می‌دهد اثبات وجود آن‌ها در رأی صادره تأثیرگذار است، منعی در قانون ندارد که رأساً به اثبات این دلایل بپردازد بلکه آنچه ممنوع است عدم توجه به دلایلی است که در رأی صادره مؤثر است و روند پرونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد.^۱ در حقیقت، هنگامی که در تحقیقات محلی به شهودی اشاره شود که شاهد واقعه بودند و اکنون در دسترس نیستند و به صورت کلی مفقود شده اند از جمله موارد عذری است که می‌تواند از قرائن مثبت باشد و در روند پرونده تغییر کلی ایجاد کند پس لزوم اثبات این دلیل از مبنای یادشده در ماده فوق به خوبی برمی‌آید.

نتیجه‌گیری

به طور معمول دلیل اثبات در دسترس استناد کننده و قابل عرضه به دادگاه است، اما مواردی پیش می‌آید که دلیل یا ادله‌ای که موضوع دعوی را ثابت می‌کند، در دسترس نیست و ارائه آن به دادگاه میسر نیست. از این رو لازم می‌آید که دلیل خود به عنوان موضوع به اثبات برسد. اثبات دلیل در برخی موارد که امکان دسترسی به دلیل و ارائه اصل آن به دادگاه وجود ندارد، به عنوان مقدمه‌ای برای اثبات دعوی اجتناب ناپذیر می‌نماید آنچه در مسیر اثبات دلیل تردید جدی ایجاد می‌کند، این است که اثبات دعوی در گروی اقامه دلیل است و چنانچه مدعی از ارائه دلیل ناتوان باشد دعوی بدون دلیل تلقی می‌شود و هر آینه در آستانه بطلان یا بی‌حقی قرار می‌گیرد. اثبات دلیل مبانی متقنی می‌طلبد تا این فرایند دوچندان در دادرسی را توجیه کند یکی از مهمترین این مبانی که در فقه اسلامی ریشه در قواعدی مانند نفی عسر و حرج و نفی تکلیف ما لایطاق دارد و در حقوق خارجی با نظریاتی مانند فورس ماژور غیر ممکن شدن و هاردشیپ برابری می‌کند، «تعذر و تعسر»

غیر قابل دسترس یا معدوم شود. مثال بارز این گونه تأمین دلیل تغییر شغل در املاک تجاری اجاره داده شده است ممکن است فرد در منطقه تجاری خاصی، شغلی متناسب با دیگر کسب و کارهای هم‌تراز در محدوده را برگزیند و تغییر به مورد مزبور کند. در اینجا اگر تأمین دلیل گرفته نشود بعد از طرح دعوی مالک یا کسبه به راحتی می‌تواند موضوع کسب مغازه تجاری را به موضوع پیشین دربیآورد و باعث رد دعوی شود. پس تأمین دلیل منجر به لزوم اثبات دلیلی که در آینده شاید به آن دسترسی نباشد، می‌شود. هرگاه قرار تأمین صادر شود دادگاه می‌تواند اجرای آن را به این افراد واگذار کند. الف. دادرسی علی البدل ب. مدیر دفتر دادگاه. شخص قاضی صادرکننده رأی هنگامی که تأمین وج. دلیل مبنای حکم باشد. عضو مجری قرار موظف است فقط آنچه را مورد نظر متقاضی است، صورت برداری کند نه بیشتر و نه کمتر برای مثال اگر موضوع اجرای قرار تحقیق از شهود در موضوعی خاص باشد، حق ندارد درباره مسائل دیگر از شهود تحقیق کند یا اگر موضوع اجرای قرار صورت برداری از اسناد معینی باشد حق ندارد افزون بر آن اسناد از سندهای دیگر که مورد تقاضا نیستند، صورت برداری کند گاه ممکن است تقاضای تأمین دلیل همزمان برای چند دلیل باشد. برای مثال تصادفی واقع و خسارتی به خودرو وارد شده است در این مورد متقاضی می‌تواند از دادگاه تقاضای تأمین دلیل برای «شهادت شهود»، «معاینه محل» و «جلب نظر کارشناس» کند.

تعذر و تعسر در تحقیق محلی و قرار معاینه محل

در این قسمت به دلیل تعذر و تعسری که درباره دیگر دلایل وجود دارد دادگاه می‌تواند رأساً یا به درخواست یکی از طرفین قرار تحقیق محلی یا معاینه محل را صادر کند در اینجا می‌بینیم که حتی بدون درخواست طرفین دعوی برای اینکه قاضی مکلف است

^۱ این معنی از رأی ۶۳۴/۹۳۰۹/۹/۲۵ به خوبی بر می‌آید که عدم توجه به دلایل ابرازی را در صورتی که تأثیری در جریان پرونده نداشته باشد از موجبات تخلف

انتظامی قضات نمیداند؛ یعنی دلایلی مورد اثبات قرار می‌گیرند که و شوق به تأثیر آن‌ها در سرنوشت دعوی نزد مقام قضایی احراز شود.

هنگامی که گواهی گواه مورد انکار قرار می‌گیرد یا اینکه تراحم میان شاهد اصلی و شاهد بر شهادت و نیز لزوم تحقیق محلی و معاینه محل پیش می‌آید یا اینکه فسق و دروغ شهادت شاهی در پرونده مؤثر واقع می‌شود باید برای مقام قضایی این امکان وجود داشته باشد که اثبات دلایل یادشده را بخواهد و در حیطه اختیارات خود اقدامات لازم را برای کشف حقیقت انجام دهد؛ البته این اثبات دلیل باید در جایی باشد که نفس دلیلی که اثبات هر چند جزئی در سرنوشت دعوی مؤثر باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Civil evidence evaluation constitutes a foundational concern across legal systems because the adjudication of disputes fundamentally revolves around the proof of claims and the reliability of the evidentiary materials presented to the court. In this framework, proof is not merely a technical act but a process deeply tied to fairness and the administration of justice. Within the Iranian legal context, the conceptual distinction between *dālil-i-ithbāt* (evidence of proof) and the act of proving the existence of evidence itself emerges as a central theoretical and practical problem. Whereas evidence of proof refers to the tools directly used by litigants to establish contested facts, the proof of evidence relates to situations where the evidence itself becomes the subject of proof because it is unavailable, inaccessible, or has been lost or destroyed. This issue is particularly relevant where establishing the existence or validity of a piece of evidence could affect the outcome of litigation. Historically, the need for proof of evidence has been justified through principles such as *ta'adhur* (impossibility) and *ta'assur*

است که در برخی مصادیق اثبات دلیل مانند شهادت بر شهادت و تأمین دلیل به رسمیت شناخته شده است. افزون بر مبنای فوق مبانی بنیادین دیگری مانند عدالت و احقاق حق را نیز می‌توان برای توجیه اثبات دلیل معرفی کرد؛ زیرا در پاره‌ای موارد ممکن است ارائه اصل دلیل بنا بر موانع احتمالی میسر نباشد. در این فرض اگر از آن دلیل صرف نظر شود، نه تنها عدالت در جریان رسیدگی به طور کامل راه نمی‌یابد بلکه دادرس در احقاق حق به بن بست خواهد رسید. با توجه به این ضرورت، برای حفظ و پاسداشت حقوق اصحاب دعوی پذیرش اثبات دلیل عادلانه و در احقاق حق ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین افزون بر طریق عدم انسداد اثبات در اثبات دعاوی، تعذر و تعسر از مواردی است که سبب تجویز اثبات دلیل در آیین دادرسی مدنی شده است؛ زیرا

(hardship), which reflect the recognition that, under certain conditions, the law must adapt to circumstances where evidence cannot be directly produced (Dehkhoda, 2013; Farrokhshah, 2006; Hasanzadeh, 2012). This approach aligns with the Islamic legal tradition that prioritizes the removal of undue hardship and the safeguarding of rights while also resonating with comparative doctrines in other legal systems.

One of the most significant contexts in which *ta'adhur* and *ta'assur* operate is the doctrine of "testimony upon testimony" (*shahādat 'alā al-shahādat*), which allows a secondary witness to testify to the content of a primary witness's statement when the primary witness cannot appear. Islamic jurisprudence, particularly within the Imami tradition, has long debated whether impossibility or hardship in producing the original witness is a condition for accepting secondary testimony. The prevailing scholarly view holds that testimony upon testimony is permissible if the presence of the original witness is either impossible or involves undue hardship, thus extending the protection of rights when strict

evidence production is not feasible (Hasanzadeh, 2012; Hilli, 1993). However, some jurists have been less restrictive, arguing that secondary testimony should be admissible even without establishing impossibility or hardship, as long as it contributes to uncovering the truth (Ardabīlī, 1983). Iranian statutory law largely follows the dominant view, embedding *ta'adhur* and *ta'assur* into the Code of Civil Procedure. Articles such as 231, 244, and 245 explicitly or implicitly require proof of such conditions before a court may rely on secondary testimony, thus codifying a centuries-old jurisprudential debate into contemporary procedure (Hayati, 2011; Imami, 1997; Katouzian, 2011).

The concept of *ta'adhur* and *ta'assur* also plays a pivotal role in mechanisms beyond testimony, such as *ta'mīn-i-dalīl* (preservation or securing of evidence). This procedural tool enables litigants to request the court's assistance in documenting or safeguarding evidence that might become inaccessible or deteriorate over time. The Iranian Code of Civil Procedure, in Article 149, allows parties to seek preservation measures when they anticipate future impossibility or severe difficulty in using critical evidence. The rationale is to prevent injustice caused by the disappearance or inaccessibility of evidence before a dispute reaches trial (Karimi, 2012). For example, when the physical condition of property, the memory of witnesses, or the availability of documents is likely to degrade, the court can proactively secure these elements to maintain fairness in adjudication. This doctrine reflects a broader principle of access to justice and the prevention of procedural disadvantage for parties who might otherwise be unable to substantiate their claims due to the natural erosion or destruction of proof. The same reasoning underpins local investigations and site inspections (*tahqīq-i-mahallī*), where judges, either upon request or ex officio, can directly

investigate facts when evidence may become unavailable or when formal proof is obstructed by hardship.

A deeper normative justification for these evidentiary flexibilities lies in Islamic and constitutional principles that emphasize justice (*'adl*), the removal of unbearable burden (*raf' al-ḥaraj*), and the right to due process. The Iranian Constitution, notably Article 166, mandates that judicial decisions be reasoned and grounded in legal and rational principles (Farrokhshah, 2006). Article 167 underscores judicial independence in evidence collection, protecting judges from external interference as they seek to ascertain truth and uphold justice. These constitutional guarantees resonate with fiqh-based maxims that prohibit imposing duties beyond human capacity and require the legal system to avoid undue hardship (Hasanzadeh, 2012). Classical lexicographers such as Dehkhoda conceptualize *ta'adhur* as absolute impossibility and *ta'assur* as severe difficulty, providing linguistic and jurisprudential clarity (Dehkhoda, 2013). Moreover, doctrinal debates about whether the causes of impossibility must be personal (e.g., death or illness of a witness) or can also be external (e.g., natural disasters or long distances) illustrate the effort to balance procedural rigor with equitable access to justice (Hasanzadeh, 2012). The Iranian legislator, while adopting a generally personalist approach, acknowledges practical difficulties and provides mechanisms to adapt procedural strictness to real-world complexities.

Comparative legal thought shows convergence with these Iranian and Islamic principles. Many modern legal systems recognize exceptions to strict evidence presentation where access to proof is obstructed by impossibility or disproportionate hardship. Concepts such as *force majeure* and hardship clauses in contract law echo similar reasoning, though applied to obligations rather than

proof. Civil law traditions, especially in France and Germany, have provisions enabling courts to admit indirect or derivative evidence when primary evidence is unavailable through no fault of the party. Anglo-American systems, while traditionally formalist, have also evolved toward greater judicial discretion in evidentiary evaluation, granting judges latitude to weigh secondary or circumstantial proof when necessary for fairness. This cross-jurisdictional trend underscores the universality of the tension between procedural certainty and equitable flexibility. The Iranian approach, informed by Islamic jurisprudence and comparative awareness, reflects a hybrid legal identity, blending civil law structure with fiqh-derived substantive fairness and due process safeguards (Ardabili, 1983; Hasanzadeh, 2012; Hilli, 1993).

Ultimately, the proof of evidence doctrine reinforces the core mission of civil adjudication: the fair resolution of disputes through the discovery of truth within the bounds of rational and legal norms. By systematizing concepts like *ta'adhur* and *ta'assur*, Iranian law ensures that parties are not deprived of justice merely because direct evidence is temporarily or permanently beyond reach. This nuanced framework also helps judges maintain both discretion and accountability, empowering them to adapt procedures while remaining anchored in objective principles and statutory guidance. The result is a procedural balance that respects formal evidentiary hierarchies yet accommodates the unpredictability of litigation, human vulnerability, and the complexities of real-world evidence gathering. In a global context of increasing legal harmonization and concern for access to justice, such doctrines offer valuable insights into how tradition and modernity can converge to create responsive yet principled procedural systems.

References

- Ardabili, A. i. M. (1983). *Majma' al-Fā'idah wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān* (The Collection of Benefit and Proof in the Commentary on the Guidance of Minds) (Vol. 12). Islamic Publications Office.
- Dehkhoda, A. A. (2013). *Loghatnameh-ye Dehkhoda* (Dehkhoda Dictionary) (Vol. 1). University of Tehran.
- Farrokhshah, A. (2006). Obtaining Evidence in Criminal Law. *Dadras Journal*(57), 11.
- Hasanzadeh, M. (2012). The Effect of the Impossibility of a Witness's Attendance for Testimony. *Islamic Law*(9).
- Hayati, A. A. (2011). *Āyin Dādrasi-ye Madani dar Nazm-e Hoghooghi-ye Konouni* (Civil Procedure in the Current Legal Order). Mizan.
- Hilli, H. i. Y. i. M. (1993). *Qawā'id al-Ahkām fī Ma'rifat al-Halāl wa al-Harām* (Rules of Rulings in Knowing the Lawful and the Forbidden) (Vol. 3). Islamic Publications Office.
- Imami, S. H. (1997). *Hoghoog-e Madani* (Civil Law) (Vol. 6). Islamiya Publications.
- Karimi, A. (2012). *Adelleh-ye Esbāt-e Da'vā* (Evidence for Proving a Claim). Mizan.
- Katouzian, N. (2011). *Esbāt va Dalil-e Esbāt* (Proof and Evidence of Proof) (Vol. 7). Mizan.
- Tusi, A. J. f. M. i. H. (1967). *Al-Mabsūt fī Fiqh al-Imāmiyyah* (The Comprehensive in Imami Jurisprudence) (Vol. 8). Al-Maktabat al-Mortazawiyyah li Ihya' al-Āthār al-Ja'fariyyah.
- Tusi, A. J. f. M. i. H. (1987). *Tahdhīb al-Ahkām* (The Refinement of the Rulings) (Vol. 5). Dar al-Kutub al-Islamiya.